

تحقق وحدت ملی پیش شرط همه آرمانهای

ملی ماست

چگونه میتوان به آن نایل شد؟

انگیزه این نوشته، تشویش از حرفهایی است که علی الرغم واقعیت های دردناک سه دهه گذشته، هنوز هم در صحبت های رادیویی و یا مضامین بعضی منورین در نشرات افغانهای بیرون از کشور، انعکاس میابد. این اظهارات و نوشته ها در دفاع از این گروه و یا علیه آن گروه ای دیگر استقامت یافته و بی اعتناء به حفظ وحدت ملی، به طور لاقیدانه ابراز و منتشر میشوند. گردانندگان این رسانه ها متوجه نمیشوند که اگر وحدت ملی استحکام نیابد، بار دیگر تمام امید ها برباد خواهند رفت و بار دیگر بازار تعصبات گرم خواهد شد و کشور جنگزده ما مکرراً به میدان تصفیة حسابهای گروه ها و فرقه ها مبدل خواهد گشت.

انتقاد از دیگران باری را به منزل نمیرسد، که اگر هم زمان با آن، انسان از خود انتقاد ننماید و هم چنان خودش انتقاد پذیر نباشد. نوشته ها و ابراز نظر های که فوقاً به آن اشاره شد و مایه تشویش نگارنده گردیده اند، ازین سجایا تهی میباشند. ازین نوشته ها و ابراز نظر ها چنین برمیآید که این هموطنان ما در برابر حل مسئله وحدت ملی کوتاه آمده، راه و روشی جهت مخالف وحدت ملی را طی طریق مینمایند.

متأسفانه از لابلای نوشته های که یاد آوری شد، حتی اشخاصی قلم فرسایی نموده اند که بر پایه شناخت نگارنده، ذهنیت شان روی مسئله وحدت ملی در گذشته، بر اصول تفکر وسیع البنیاد ملی استوار بود. چطور شد که آنها تا این حد سقوط کرده اند؟ شاید آنها باطناً هنوز هم به همان طرز تفکر گذشته خویش معتقد باشند. ولی طوریکه استنباط میشود، ایشان تنها یک هدف دارند و آن این است که متاع شان را به نرخ روز بفروشند. بناءً به رسالت خود در حفظ وحدت ملی پشت پا زده و منحیت فروشنده ای پر صدا درین آشفته بازار ظاهر شده اند. به هر صورت بر می گردیم به مباحثه روی موضوعی که درین نوشته عنوان شده است.

وحدت ملی را از کدام زاویه باید به بررسی گرفت؟

وحدت ملی را باید از زاویه منافع همگانی مطرح ساخت، نه اینکه از دیدگاه یک گروه اجتماعی و یا قومی. آن هم به شیوه ای که صرفاً تخطی های گروه دیگر بر شمرده شود. (کارول جی ریپین بورگ) پنجاه و پنج گروه اینتیکی "تباری" را در افغانستان بر می شمارد که بزرگترین آنها ازین قراراند: (پشتونها ۳۸٪)، تاجیکها ۲۵٪، هزاره ها ۱۹٪، ازبکها ۶٪ و سایر گروهها شامل ۱۲٪ میشوند. (۱) این گروهها در طول تاریخ در کنار هم زندگی کرده اند. آمیزش و سرگذشت های همه با هم، تاریخ، وطن و فرهنگ به آنها هویت مشترک داده است.

در مورد بروز معضله اختلاف ملی دلایل متعدد و گوناگونی از سوی جناح های مختلف ارائه میشود که اکثر آنها باز هم وسیله ای است، جهت کوبیدن جانب مقابل. بعضاً چنین استدلال میشود که گویا آن طرف این کرد و آن نکرد، لذا من حق دارم این کنم و آن نکنم. با این مشاجرات لفظی که بیشتر به سفسطه شباهت دارد، جناح های مذکور خود را در مسیر حرکات ثور از مدار وحدت ملی قرار میدهند. یعنی توضیحات به غرض نیل به وحدت ملی نبوده، بلکه درجهت توجیه موضعگیری خصمانه خود آنها علیه همدیگر شان و در نهایت به ضرر وحدت ملی به کار گرفته میشود.

وحدت ملی را باید بدون هر نوع تعلق و وابستگی به کدام ایدولوژی "بین المللی"، "جهان وطنی" و یا ملفوف در پوشش "اخوت اسلامی" مطرح ساخت. این وابستگی ها چنانکه در کشور بلا کشیده افغانستان تجربه گردید، در چند مرحله منافع ملی افغانها را فی المجموع به منافع قدرتهای مختلف بیرونی گره زد. در حالاتی که منافع قدرتهای بیرونی با منافع ملی افغانستان هماهنگی نداشت، تشنج داخلی متبازر گردیده و شاخص های ایدولوژیک، گروه های سیاسی و اجتماعی را به مقابل همدیگر شان قرار داد. آنها در جاده یک طرفه قرار گرفته بودند و راه برگشت در اختیار آنها قرار نداشت. تنها کاری که میتوانستند، همانا مقابله نا محدود علیه همدیگر شان بود. در چنین حالت گروه های مذکور قدرت رفع تشنج در مناسبات اجتماعی را از دست دادند، زیرا:

اولاً ناممکن بود که آنها از درون شرایط بحرانی و جنگ بتوانند به منافع ملی خود بیاندیشند و از یک دیدگاه همگانی که تنها در برگزیده منافع ملت افغانستان میبود، به چهره رقبای خود نظر بیاندازند. ثانیاً قضاوت‌های آنها از واقعیت‌های وطن آبائی منشأ نگرفته و عامل "اجبار" و "تحمیل" از بیرون، آنها را به پیروی و دفاع یکی از سه جریان متذکره بین‌المللی میکشاند. با پشت سر گذاشتن این تجربیات تلخ اگر هنوز هم گروه‌های مشارالیه به یک قضاوت ملی و سر تا سری روی منافع همگانی نایل نمیشوند، چطور شده میتواند که آنها سهم شایسته در عمران وطن و تأمین وحدت ملی داشته و یا لاقلاً گامی موثری در آن راستا بردارند.

همین‌طور تا وقتی که حفظ منافع ملی برای هر افغان، بالاتر از هر وظیفه و منفعت گروهی به حساب نیاید، طبیعی است که عملکرد و طرز دید او نیز محدود مانده و هیچگاه چنین فرد نمیتواند که فراتر از علایق گروهی اش، با یک روحیه سراسری و ملی در جهت تأمین وحدت ملی قرار بگیرد. به همجو افراد که جولانگاه فکر و سیر اندیشه خود را در پشت حصار از خودنگری گروهی و تعصب، قلعه بند نموده اند، بیمورد نخواهد بود اگر این اندرز ابوالمعانی بیدل به یادشان آورده شود:

رمز عیان نهان ماند از بی تمیزی ما
گردون گره ندارد ما چشم اگر گشائیم
بر موج و فطره جزء نام فرقی نمیتوان بست
ای غافلان دویی چیست ما هم همین شمائیم

کدام عوامل وحدت ملی را به مخاطره میاندازد؟

اختلافات و تعصبات قومی، لسانی و مذهبی معضله نیست که گویا صرفاً ما افغانها به آن مواج شده ایم و در جوامع دیگر به وقوع نپیوسته و یا سابقه تاریخی نداشته است. متأسفانه جوامع که درین آتش خانمانسوز سوخته اند و یا هنوز هم خطر سوزش آن‌ها را تهدید مینماید، کم نیستند. بُروز این اختلافات به علاوه ای تفرقه افگنی‌های اجانب، از عقب ماندگی تاریخی جامعه و عدم رشد متوازن مناطق در داخل یک کشور نشأت مینماید. بناً گرایشات ضد وحدت ملی و علت تعصبات قومی، لسانی و مذهبی را می‌بایست در مناسبات تنگاتنگ با عملکردهای تاریخی و با شرایط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی حاکم در گذشته و حال جستجو کرد. مؤجز اینکه معضله مذکور عوامل متعدد دارد که اگر عمده‌ترین آنها را برشماریم، ازین قرار خواهد بود:

۱- تاخیر در تشکیل قدرت مرکزی و تأسیس یک دولت مدرن در افغانستان عامل نضج نیافتن وحدت ملی میباشد: افغانستان با تأسیس کنفدراسیون قبایل در سال ۱۷۳۷ منحصیث یک واحد مستقل بوجود آمد. با آنکه افغانها درین سال به تأسیس دولت و هویت مستقل شان نایل آمدند و تا اواخر قرن هجدهم دولت نیرومند و قلمروهای وسیعی را در اختیار داشتند، اما خود کامه‌گی‌های سران قبایل سبب شد که دولت افغانستان قلمروهای زیادی را از دست داده و دوباره در محدوده همان کنفدراسیون محصور شود.

وحدت ملی درین کنفدراسیون همواره معروض خطر بود و هیچ ضمانتی به غرض حفظ و استحکام آن در مستقبل وجود نداشت. بُروز اختلاف میان اخلاف تیمور شاه و سردار پاینده خان مانع از آن شد که قدرت مرکزی استحکام یابد و یا نوآوری‌ها در سیستم اداره و نظام روی دست گرفته شود. همین اختلاف سبب شد که افغانستان در کشاکش جنگ‌های قبایلی درگیر بماند. در قرن نهم یعنی طی صد سال، نود جنگ قبایلی در افغانستان به وقوع پیوست، تا آنکه روسها و انگلیسها پیرامون منافع «جیوستریتژیک» شان در افغانستان به موافقه رسیده و افغانستان را به حیث یک دولت حایل در تحت اداره امیر عبدالرحمن خان (۱۸۸۰) به او سپردند. امیر بنای یک دولت مطلق العنان مرکزی را گذاشت و به کمک روحانیون وفادار به خودش، خود را ضیاء الملت والذین لقب داد. در پرتو این لقب او خود را در مقام رهبر جامعه و مفسر اسلام جا زده و منحصیث فرد واجب الاحترام حق سرکوب مخالفین را برای خود محفوظ ساخت. قدرت امیر حدود قانونی نداشت. او چهل قیام و شورش را به وسیله اردوی منظم و ملیشای قبایلی سرکوب کرد.^(۲) امیر عبدالرحمن خان که برخی به توصیف، از او بنام «امیر آهنین» نیز یاد کرده اند، توانست که قدرت قبایل را در هم شکند. تا دولت به حیث مرکز اتوریته و قدرت مستقل از قبایل و روسای آن به وجود آید.^(۳) ولی درین راستا او به همان روش مطلقه ای آسیایی عمل کرد و مرتکب جرایم نابخشودنی در برابر ملت گردید. در بعضی موارد مثلاً در سرکوب هزاره‌ها، انگیزه قوم‌گرایی و مذهبی او نیز نقش داشت که موجب افتراق ملی گردید. اما ناگفته پیداست که جنگ‌های موفقانه امیر، قدرت دولت را در برابر قبایل یکه تاز ساخت.

در نتیجه این اقدامات و عملیات، امیر به تأسیس دولت مرکزی نایل آمد. اما نتوانست که آنرا از حالت عنعنوی به یک دولت مدرن ارتقاء بدهد. یعنی ساختار اقتصادی - اجتماعی جامعه افغانستان در دوران حاکمیت او همچنان دست نخورده باقی ماند. به عبارت دیگر آن چنانی که پیدایش دولت‌های ملی در اروپا موجب شکست فیودالیزم و

رونق یافتن بازار و بازاری ها گردید و نظام کهنه فکری را بر هم زد، در زمان امیر عبدالرحمن خان چنین نشد. یعنی دولت مرکزی بدون تغییرات در نظام اقتصادی و اجتماعی استحکام یافت.

پس از مرگ او اصلاحات همه جانبه و استرداد استقلال افغانستان در زمان حاکمیت امیر حبیب الله خان، از جانب جنبش مشروطیت مطرح گردید ولی امیر مانع این خواسته ها میشد، تا آنکه پس از مرگ او در تحت زعامت شاه امان الله گام های استوار به منظور برآورده شدن این مأمول برداشته شد. این وقت است که حقوق اتباع مساوی شناخته شده و به خاطر مشروعیت قدرت دولتی، مفهوم حاکمیت مردم برای بار اول در قانون اساسی ۱۹۲۴ تسجیل قانونی کسب کرد. به عبارت دیگر مشروعیت قدرت، تنها در محدوده اختیارات سران قبایل و رهبران مذهبی محصور نمانده، بلکه در نظر گرفته شد تا مردم هم از طریق قوانین در قدرت سهیم گردند. طی دوره ده ساله حکومت امانی قریب هفتاد قانون به خاطر تنظیم امور دولت و جامعه نافذ شد. در همین دوران بود که تلاش صورت می گرفت تا مردم با مقولات یک دولت مدرن در عرصه های اداره، اقتصاد و فرهنگ آشنا گردند.

به بیان روشن تر کار انتقال دولت عنعنوی به یک دولت مدرن ملی در دستور روز قرار گرفت. اما طوریکه همه آگاهی دارند، سیاست مستقلانه دولت امانی کینه توزی استعمار را برانگیخت. انگلیس ها به شوراندن قبایل و تحریکات مذهبی علیه دولت افغانستان متوسل شدند.

چون سهیم شدن مردم در حاکمیت دولتی، قدرت دولتی را از انحصار سران مذهبی و روسای قبایل بیرون می کرد، لذا آنها به سادگی در مدار ضدیت با کار تأسیس دولت ملی و مدرن افغانستان قرار گرفتند. اصلاحات را مخالف اسلام و گردانندگان آنرا به حیث کافر در جامعه معرفی نمودند. آنها قوانین وضع شده را به مثابه بدعت نفی کرده و به مردم مومن، اما بی خبر از فتنه های عقب پرده سیاست هوشیار باش دادند که دین شما در خطر بوده و دولت میخواهد "قانون" را جانشین "شریعت" بسازد، ما باید از مذهب خود دفاع کنیم. به این ترتیب در هر گوشه و کنار، روحانیون در کار تکفیر دولت امانی مسابقه کرده و تلاش نمودند تا از همدیگر شان سبقت بجویند. در پرتو این مسابقات جای حکومت مرکزی را، انارشی فرقه ها گرفت و سر نوشت مدنیت نو بنیاد به عقب مانده ترین فورم های قبایلی سپرده شد. بروز این وضع پیامد های ناگواری را بر پیکر وحدت ملی افغانستان تحمیل کرد.

۲ - ردیف بندی اتباع افغانستان به قوم، قبیله و یا "ملیت" اشتباه آشکاری بود که از جانب حکومت سابق افغانستان در سطوح و لهجه های جداگانه ولی همگون به کار گرفته میشد. انگیزه به میان آوردن این ردیف بندی ها تا هنوز کاملاً روشن نیست. غالباً ذهنیت و شعور انسان های قوم پرست، قبیله گرا و یا تجزیه طلب در روی کار آوردن این سیاست نقش داشته است. همینطور مداخلات استعمار و مداخلات همسایه ها در زنده ساختن این تفاوتها بی اثر نبود. امروز در تمام کشورهای که مردم شان به شعور سراسری ملی دست یافته و درک شان از سطح قوم و قبیله فراتر رفته است، شناسایی اتباع صرفاً بر اساس نام، مکان تولد، تاریخ تولد و محل سکونت صورت میگیرد. متأسفانه در تمام سالهای موجودیت رژیم شاهی در افغانستان، سوال مربوط به قومیت یک تبعه از زمره سوالهای شاخصی بود که باید جواب آن از جانب تمام اتباع افغان در وقت صدور اسناد به شعبات دولتی سپرده میشد. از جمله میتوان "تذکره تابعیت" را به گونه مثال ذکر کرد که در صفحه اول آن، افغان ها به تفریق قوم شناسایی شده و "قومیت" معرف هویت یک تبعه افغانستان شمرده میشد.

همینطور در زمان حاکمیت (ح. د. خ. ا.) مخصوصاً پس از پیوستن دو گروه جدا شده از حزب (گروه کار و ساز) به دولت (ج. د.) افغانستان، "ملیت" با "قوم" عوضی گرفته شده و بازار ملیت سازی به قیمت تضعیف استحکام ملی گرم گردید. شاید مقامات بالائی حزب در آنوقت، عواقب و پی آمد های مضر که از بکارگیری این اصطلاح در جامعه افغانی پدیدار شد، نمیتوانستند پیش بینی کنند. یا اینکه بالآخر عملکرد قوت های ذیدخل آنوقت، میخواستند از طریق بکار برد این اصطلاح، دیالوگی را با سرکردگان آن گروه های قومی ایجاد کنند که در گذشته معتقد به فرضیه وجود "استبداد ملی" در افغانستان بوده و بعداً بنا بر حکم زمان لباس جهاد به تن کرده بودند. همینطور در سالهای اعلان مشی مصالحه ملی به گونه دیگری کوشش میشد تا بر مبنای قوم و نژاد، روابط تعدادی از چهره های شناخته شده حزبی و دولت با تنظیم های مقابل برقرار شود. در همین وقت است که بسیاری از این چهره ها آنقدر با گروه های قومی خود نزدیک شدند که "دید انترناسیونالیستی" را کنار گذاشته و در نهایت ناباوری به آینده رژیم در محفظه های قومی، لسانی و مذهبی خود پنهان گردیدند.

مشابه سیاست ناموجه (ج. د.) افغانستان در رابطه به ردیف بندی اتباع افغانستان به "ملیت ها"، تنظیم های مستقر در ایران و پاکستان نیز عملاً در پرتوی رهنمایی و تشویق هر دو کشور میزبان، به فرقه های جداگانه قومی، مذهبی و لسانی منشعب شده بودند. پیامد این انشعابات، خسارات جبران ناپذیری را به وحدت ملی افغانها به جا گذاشته و تلفات سنگین مالی و انسانی را به بار آورد. جنگهای فرقه ای سالهای نود در کابل گویای روشنی از بی اعتنائی

تنظیم های مذکور به وحدت ملی بود. اگر آنها واقعاً به جهاد (غزو مسلمانان با کافران) که یک مفهوم فرا قومی و فرا ملیتی است، معتقد میبودند، ضرورتی نداشت که به فرقه های متعدد و مختلف تقسیم شده و علیه همدیگر اعلان جهاد بدهند. اشتباهات، تنگ نظری ها، نازل بودن درک و شعور ملی که منجر به وقایع تراژیدیک در افغانستان شد، تخمه های نفاق ملی را به هر طرف پراکنده ساخته است که جمع آوری و نابودکردن آن، محتاج کار و بیکار فرزندان آگاه و معتقد به وحدت ملی افغانستان میباشد.

ساز عمر رفته جز افسوس آهنگی نداشت

ز آن همه خوابی که من دیدم همین افسانه ماند

۳ - شیوع مرض قوم گرایی در روشنفکران و مبتلا شدن عده از آنها به این آفت، پدیده است که در هر جامعه میتواند بالاتر شرایط بروز کند. حوادث گذشته در جهان نشان داد که این ذهنیت اکثراً وقتی که رخوت اقتصادی و بحران های بیکاری دامنگیر یک جامعه شود، قوت میابد. در همین وقت است که برخی از روشنفکران به دنبال "تصویر دشمن"^(۴) رفته و به خاطر انحراف دادن ذهنیت قوم و تبار خودشان، علت خرابی اوضاع اقتصادی را به (دشمن ساخته شده) نسبت میدهند، تا موجودیت و نقش خود را توجیه کرده بتوانند. در یکنیم دهه گذشته ما شاهد بودیم که چگونه خرابی بازار کار و افزایش مهاجران اقتصادی از اروپای شرقی مستقیماً بهانه را به دست گروپهای نو پیدا بنام «فاشیست های جدید» در غرب اروپا داد، تا صفوف شان را تقویت نمایند. همانطوریکه بحران اقتصادی ۱۹۳۱ زمینه مهمی در جهت پیدایش و قوت یافتن فاشیسم در اذهان بخشی از روشنفکران آلمان طی سالهای قبل از جنگ جهانی دوم شده بود. منتها این باز اکثریت اروپایی ها، بالخصوص آنهایی که خانواده های شان فاجعه فاشیسم را قبلاً با گوشت و پوست خود احساس کرده بودند، از آنها دوری جستند.

میلان های قوم گرایی و "دشمن سازی" را در افغانستان نمیتوان مستثنی از چنین قانونمندی ها تصور نمود. این میلان ها در بطن جامعه نهفته بود اما شرایط جنگ و از گردش افتادن چرخهای اقتصادی، سبب شد که میلان های مذکور از قوه به فعل بدل شوند.

قوم گرایی و روحیه دشمن سازی در وطن ما، نه تنها از بیرون تحریک و تقویه میشود، بلکه موجودیت لشکر وسیع جوانان بیکار که متاسفانه در سطح نازل آگاهی و سواد قراردارند، هیزمی اند که شعله های قوم گرایی را فروخته نگهمیدارد. چنگ زدن این روشنفکران به قوم گرایی موجب افتراق ملی شده، نفرت قوم خود را در برابر قوم دیگر که به حیث دشمن تراشیده شده است، جلب کرده و نتیجتاً با این شیوه، قوم خود را به "دشمن" قوم دیگر مبدل میکنند. به عبارت دیگر "دشمن سازی" و "دشمن تراشی" اساس فکری و پایه سیاست بازی های این دسته از روشنفکران را میسازد.

شد چو عالمگیر غفلت، جاهل و دانا یکیست

خانه چون تاریک شد، بینا و نابینا یکیست

۴ - حوادث ناگواری که در گذشته اتفاق افتاده است، به طور طبیعی در حافظه انسانها جا گرفته و خود به خود موجب قضاوت های پیش داورانه در ذهن افراد و یا ذهنیت گروه های اجتماعی به مقابل همدیگر شان میشود. با این قضاوت های قبلی اگر برخورد معقول و وطنپرستانه صورت نگیرد، مجرای خروج آن از ذهن انسانی به وجود نیامده و کمافی السابق مانند آتش زیر خاکستر باقی میماند. آتشی که هر وقت امکان شعله ور شدن آن وجود دارد مگر آن که به چاره و راه حل دائمی و مطمئن نایل آمد. زیرا چنین وضع انگیزه درونی انسانها را در جهت نیل به وحدت ملی خنثی میسازد.

"صائب" از هرکس که داری رنجشی اظهار کن

کینه چون در دل بماند تخم کلفت میشود

۵ - عقب ماندگی تاریخی جامعه و نبود بازار های سراسری (افغانستان شمول) و مشترک به غرض تبادل محصولات تمام گروه های اجتماعی در گذشته و حال باعث شده است که منافع مشترک گروه های اجتماعی در سیستم اقتصادی جامعه افغانی کمتر انعکاس بیابد. حتی اقتصاد بعضی مناطق به خاطر صدور قاچاقی محصولات بیشتر از اینکه به اقتصاد ملی خود ما گره خورده باشد، از اقتصاد کشور های همسایه وابسته میباشد. بناءً تفاهم میان افراد منسوب به گروه های مختلف اجتماعی که میبایست مستقیماً در پرتو داد و ستد میان آنها به وجود میامد، تأمین نشده است.

۶ - داشته های فرهنگی گروه های مختلف قومی و مذهبی در انزوا کشانیده شده و در یک سطح متعادل و قابل دسترسی همگانی قرار نداشت. همینطور مناطق مسکونی برخی اقوام و قبایل که از انکشاف طبیعی بدور مانده

بودند، در یک روند متعادل اقتصادی با مناطق نسبتاً رشد یافته قرار داده نشده و درین جهت فرو گذاشت صورت می‌گرفت. همین فرو گذاری ها سبب شد که تا هنوز برخی حصص افغانستان مانند مناطق مرکزی، شمال شرق و قسمت های از جنوب و جنوب شرق به کدام شاهراه مواصلاتی اتصال نداشته باشد. تا هنوز در این مناطق سیستم تعلیمی بی نهایت ضعیف و خدمات صحی خیلی ناچیز عرضه میشود. به عبارت دیگر راه بیرون رفت آنها از انزوا به سوی شرکت در یک سطح ملی گشایش نیافته است.

۷ - توجه خاص به بعضی قبایل و اقوام و یا فرو گذاشت عمدی در برابر برخی دیگر: در گذشته این شیوه برای دولت های خود کامه افغانستان یک سیاست معمول بود. با این شیوه تلاش میشد تا تفاوتها، ایجاد و یا دامن زده شود. در نتیجه یک طرف اختلاف در زیرسایه و مرحمت دولت قرار می‌گرفت و به کمک آن طرف خواسته های دولت بر جانب مقابل تحمیل میشد. یک نظر به حوادث دو قرن گذشته روشن می‌سازد که حاکمان وطن ما چطور با این شیوه و روش پیوسته تلاش نموده اند تا ازین یا آن گروهی قومی و لسانی و یا مذهبی به خاطر استحکام پایه های رژیم شان، مدافعانی را بیابند.

روی همین ملحوظ امیر عبدالرحمن خان "دودمان محمد زائی را بالاتر از قبایل غلزائی و درانی برگزیده و به خاطر یکه آنها بیشتر مرغه بوده و زندگی آنها نسبت به سایر مردم آرامتر باشد، تصمیم گرفته شد که هر مرد سالانه چهار صد روپیه و هر زن سالانه سه صد روپیه دریافت نمایند" (۸) عواقب و پی آمد های همین سیاست نتایج شومی را برای نسل های بعدی به وجود آورد و تا هنوز انتباهات منفی در اذهان فرزندان و یا نواسه های آنها باقی مانده است. در اتخاذ چنین سیاست های ضد ملی، تاثیر استعمار و پیروی از آموزش معروف و منسوب به آن مبنی بر (تفرقه بینانداز و حکومت کن) را نباید فراموش کرد.

۸ - اثرات باز مانده جنگ: در دوران جنگ تمام تعصبات و سوءظن های گروه های قومی، نژادی و مذهبی از حالت بالقوه به بالفعل در آمده و موجب بروز یک سلسله جنایات منجمله جنایات جنگی گردیده است. اکنون که این گروه ها در حالت رویارویی و جنگ قرار ندارند، اثرات آن دوران هنوز هم به ملاحظه میرسد. گرچه شعله های جنگ به خاکستر مبدل شده است، اما گرمی این خاکستر موجب می‌گردد که بازار سیاست باز های قومی، نژادی و مذهبی سرد نگردد. زیرا درین شرایط که باز مانده های زمان جنگ اثرگذار اند، هویت های فوق الذکر نیز سیاست ساز میباشند. همین وضع سبب میشود که متاسفانه احزاب وسیع البنیاد سیاسی با مرامهای همگانی خود، اجباراً در حاشیه قرار بگیرند.

۹ - تلاش منورین غیر مسؤل و یا سیاست بازان به خاطر تدارک سرمایه اجتماعی یا ساختن هویت شخصی برای خودشان: منورینی شامل این دسته، از نهایت درماندگی به مسایل قومی، لسانی و منطوقی پناه برده و ازین تفاوتها به حیث متکای خود استفاده مینمایند. اینها به عوض آن که طرح های عام المنفعه ای را به خاطر ترقی و تعالی سراسر جامعه افغانی ارائه بدارند و یا پیشنهاد های مشخص در مورد رشد و انکشاف منطقه خود داشته باشند، صرفاً در صدد تدارک پایگاه و پشتوانه اجتماعی برای شخص خود شان میباشند. با این روش مغرضانه، این ها تلاش می‌ورزند تا جامعه افغانی را به محور های زبانی و قومی تقسیم نمایند. سازمانها و احزابی که به وسیله این افراد پایه گذاری و رهبری میشوند، بوی و خصلت قومی، زبانی و مذهبی دارند. در روند این تب و تلاش ها، سیاست بازان مذکور متوجه نمی شوند که چه ضربه مهلکی به وحدت ملی افغانها زده و چگونه خود را از دریا بیرون کشیده و در جویچه آب بازی میکنند. نگارنده میخواست با این منورین که در بالا به مقاصد و شیوه های کارشان اشاره شد، حرفی در میان بگذارد، تا از ایجاد تشنج به خاطر نفع شخصی خویش دست بردارند و جامعه خود را منحصی یک "کل واحد" بپذیرند. ولی بهتر از این چند بیت از پارچه شعر مقبول و معروف حمید مصدق (۹) نمی توان پیامی به آن ها داشت:

..... چه کسی میخواهد،
من و تو "ما" نشویم
خانه اش ویران باد!
من اگر "ما" نشوم، تنهایم
تو اگر "ما" نشوی، خویشنتی
از کجا که من و تو،
مشت رسوایان را، وانکنیم

۱۰ - موقعیت جیوپولیتیک افغانستان همیشه این کشور را در محراق رقابت ها و کشاکش قدرتهای درجه یک جهان قرار داده است. فضای جنگ سرد کمتر از رقابت های استعماری میان روس و انگلیس نبود. این فضا جامعه افغانی را به انقطاب کشید و ختم جنگ سرد میان شرق و غرب هم به حال ملت افغان مفید واقع نشد، زیرا با پائین افتادن

اتحاد شوروی سابق از مقام ابرقدرت رقیب، علاقه غرب هم به افغانستان فروکش کرد. بناءً اختتام آن عصر پر تشنج سبب شد که قدرت های منطقوی در جوار وطن ما قامت افرازند. در نتیجه همانطوریکه افغانستان قربانی جنگ سرد شد، با ختم آن، عصر مثله کردن این قربانی آغاز گردید.

مداخلات کشور های همجوار در وجود گروه های منطقوی، قومی، مذهبی و لسانی وسعت یافت. این مداخلات جهت نیل به اهداف ملی هر یک ازین کشور های همسایه و یا به خاطر خنثی ساختن مداخلات همسایه ای دیگر در دستور روز آنها قرار گرفت. درین کشمکش آقاییون تازه به دوران رسانیده شده، بی اعتنا به وحدت ملی افغانها، منحیت وسیله و ابزار مداخله عمل نمودند.

چون منافع و علاقه مندی کشور های همجوار در افغانستان نه تنها با همدیگر شان هماهنگ نیست، بلکه اکثرآ در جهت نفی منفعت همدیگر قرار میگیرند. لذا کشمکش آنها در جامعه افغانی بی تأثیر نمانده و صراحتاً موجب تشنج در روابط گروپهای افغانی شد. از آنجائیکه منافع این کشور ها در زمره "منافع مشروع" به شمار نمی آید، لذا تلاش به خاطر نیل به آن نیز رسماً مطرح نشده و همیشه در خفا به جلو رانده میشود. کشور های همسایه، اکثرآ در مناسبات خود با گروه های اجتماعی مورد علاقه شان مستقیماً در افغانستان روابط قائم نموده و دولت مرکزی افغانستان را در حاشیه قرار میدهند. کشور های مذکور همین اکنون توانسته اند که به کمک گروه های مرتبط به خود امتیاز تأسیسات پر درآمد و یا پروژه های پر منفعت را در داخل افغانستان بدست آورند. در حالیکه میتوانست همین پروژه ها و تأسیسات در اختیار افغان های واجد شرایط قرار بگیرد. همین اکنون ده ها هزار تخنیکر و انجینر پاکستانی در پروژه های عمرانی که از جانب موسسات بین المللی و سازمانهای خارجی به پیش برده میشود، شامل کار بوده و به معاشات بلند دالری استخدام شده اند. در حالیکه هزاران تن افغان تعلیم یافته و واجد شرایط استخدام هنوز هم بعد از آن همه خانه به دوشی در کوچه های کابل تاکسی رانی مینمایند.

۱۱ - میراث استعمار در منطقه: وقتی که رژیم شاهی افغانستان بعد از سالها سکوت در دهه پنجاه قرن گذشته سوال ملی و وطنی افغانها را در رابطه به خط تحمیلی دیورند مطرح کرد، سیاستمداران پاکستانی از قوی شدن یک موج جدید آزادیخواهی در هر دو ولایت پشتون و بلوچ نشین کشور شان به هراس افتادند. مخصوصاً که دو دهه بعد تر بنگالی ها در جریان آزادی خواهی که به یک قیام مبدل شد، از سلطه پنجابی ها آزاد شده و دولت مستقل بنگله دیش را بنا نهادند. پس از این حادثه هراس زمامداران پاکستانی پیش از پیش شدت یافت و مترصد بودند تا در صد دفاعه و اگر موقع مساعد شود به تعرض متقابل بپردازند.

دیری نگذشت که رژیم های اسلام آباد در پهلوی سرکوب خشن این موج آزادی خواهی، تعرض مقابل و دوامدار را بوسیله تفتین میان گروه های اجتماعی در داخل افغانستان در پیش گرفتند. این سیاست عبارت بود از جانشین ساختن شعار "وحدت اسلامی" به عوض طرح سوال ملی و وطنی در برابر میراث استعمار. با این تدبیر آنها نهضت آزادی خواهی در برابر بقایای استعمار را ناقض "برادری اسلامی" قلمداد کرده و بالوسیله همین تاکتیک سیاسی، ذهن گروه های معین را تا آن حد تغیر دادند که نه تنها به این خواست ملی و وطنی افغانها علاقه نگیرند، بلکه هر کسی دیگری که به آن علاقه میگرفت فوراً منحیت دشمن اسلام مورد محاصمت واقع میشد.

در سال ۱۹۹۲ همینکه تنظیم های مورد حمایت پاکستان در اداره دولت مرکزی افغانستان دست بالا پیدا کرده و اردوی ملی را منحل کردند، هواداران پاکستان و حتی بلند پایه ترین مقام های پاکستانی علناً شعار مدغم شدن افغانستان را در تحت پوشش مفاهیم فدریشن و کنفدرایشن با پاکستان بلند کردند.^(۳) همین خواسته ها پس از چهار سال زمینه سازی ها که بوسیله جنگ های بین تنظیمی دنبال شد، بالاخره از جانب گروه نام نهاد طالبان در سال ۱۹۹۶ سر آغاز تطبیق یافت. اگر ظواهر قضایایی که یادآوری شد، برای لحظه کنار گذاشته شده و محتوی سیاست پاکستان در برابر افغانستان به بررسی گرفته شود، فی الواقع این سیاست ادامه همان (سیاست پیشروی)^(۴) انگلیس ها است که به خاطر تحقق آن باید وحدت ملی افغانها برهم زده میشد.

۱۲ - طوریکه همین اکنون از نشرات و تبلیغات جناح های مربوط اتحاد شمال و طالبان برمیآید، جانبین روی اعمال و نقش جانب مقابل در آشفته ساختن اوضاع افغانستان کمتر روشنی می اندازند. برخلاف آنها میکوشند تا بخاطر استحکام مواضع شان، از اختلاف واقعی میان دو طرف طفره رفته و آنرا نشأت یافته از تضاد های خود جوش لسانی و قومی وانمود کنند. در حالیکه هر دو طرف قوانین دیموکراتیک و آزادیهای مربوط به آنرا نفی نموده و هوادار تشکیل یک دولت عنعنوی در زیر سلطه شخصی رهبران قومی و مذهبی میباشند.

۱۳ - ظهور مکاتب جدید مذهبی بخصوص وهابیت پدیده است که صرفاً در جریان مداخلات خارجی از جانب رژیم آل سعود در افغانستان شیوع یافته است. این مکتب در تحت شعاع اختلاف فی مابین رژیم های حاکم در عربستان و ایران به شدید ترین وجهه، مخالف مذهب شیعه میباشد. اختلافات هر دو گروه وابسته به کشور های یاد شده طی

سالهای ۱۹۹۰ ضربه مهلکی را به پیکروحدت ملی ما وارد آورد و باعث صحنه های دلخراش به خصوص در غرب کابل گردید. در حالیکه تاریخ گواه است که مخاصمت های خونین میان فرقه های مذهبی در افغانستان هیچگاه سابقه نداشته است. پس عامل این خشونت ها همانا وارد ساختن اجباری مکاتب جدید مذهبی در جامعه افغانی است که موجب اختلافات در میان ملت افغانستان شده است.

۱۴ - گلوبالیزیشن^(۹) که در زبان دری به "جهانی شدن" ترجمه میشود از سال های هشتاد قرن گذشته به این طرف مورد استعمال قرار گرفته است. مقصود جهانی شدن را اگر به طور ساده افاده کرده بتوانیم، جهانی ساختن مارکیت ها و پیوستن گوشه و کنار جهان به یک مارکیت جهانی میباشد. در برابر "جهانی شدن" از جانب دانشمندان جوامع مختلف برخورد های متفاوت وجود دارد که عمدتاً در سه ردیف ذیل تصنیف میشوند:

الف - «برخورد خوش بینانه»: مدافعان این برخورد، "جهانی شدن" را یک جریان مثبت و کلیدی برای انکشاف آینده اقتصاد جهانی میدانند. به نظر آنها این جریان برگشت ناپذیر و غیرقابل اجتناب میباشد. از نظر اینها جهانی شدن، انکشاف واقعی و جهان شمول را به وجود میآورد. بعضی کشور ها وقت تر به آن می پیوندند و برخی دیگر ناوقت تر. از همین جهت است که جهانی شدن، یکسان در جهان تطبیق نمیشود. آنهایی که وقت تر پیوسته اند، وقت تر رشد کرده اند. کشور های که سطح زندگی شان از نگاه اقتصادی رشد کرده است، در عرصه های مهم از قبیل دیموکراسی، محیط زیست و نورمهای کار نیز پیشرفت هایی نصیب آنها شده است.

ب - «برخورد بد بینانه»: رهروان این طرز دید، همواره با هراس به "جهانی شدن" میبینند. آنها معتقداند که جهانی شدن تفاوتها را بیشتر میسازد و زیاد تر متوجه نقاط نظر اقتصادی بوده، جهات انسانی را به فراموشی میسپارد و به مقابل طبیعت بدون رعایت برخورد مینماید. از نظر اینها تفاوت ها هم در درون یک کشور و هم در بین ممالک افزایش یافته، سطح استخدام و سطح زندگی مورد تهدید قرار میگیرد و بالاخره پیشرفت اجتماعی جلوگیری میشود. دانشمندانی ازین ردیف به بحرانهای اقتصادی اشاره کرده و استدلال میکنند که جهانی شدن بدون خطر نیست. وقتی که بحران اقتصادی دامنگیر یک کشور نیرومند اقتصادی شد، کشور های وابسته به آنرا نیز فرا میگیرد، چنانی که چند سال قبل چند کشور جنوب شرق آسیا به دنبال جاپان دستخوش بحران های اقتصادی شدند. اینها نظر میدهند که باید کشور های پیشرفته صنعتی، اقتصاد ممالک رو به انکشاف را تقویه کرده و نگذارند که میان هر دو دسته کشور ها تفاوت زیاد شود. به این منظور باید یک سیستم پولی جهانی ایجاد گردد تا رشد سریع را بوجود آورده و فقر را کاهش دهد.

ج - «برخورد واقع بینانه»: این ردیف از دانشمندان جهات نفی و اثبات را در هر دو طرز دید سراغ نموده و معتقد اند که "جهانی شدن"، هم امکانات و هم خطرات یا خساراتی را به بار میآورد که بایست مواظب آن بود. بناءً باید واقع بینانه به آن نگرینست یعنی جهات مفید آنرا تقویه و جهات مضر آنرا نفی کرد. اینکه جهانی شدن به وحدت ملی در افغانستان چه ارتباط خواهد داشت، تا اندازه بی از ورای ابراز نظر علما که به طور فشرده تا اینجا بیان شد، شاید روشن گردیده باشد. از نظرنگارنده اگر کمکهای جهانی بطور درست و وطن دوستانه مدیریت نشود، این کمک ها مانند چهار سالی که گذشت یا از طریق موسسات غیر حکومتی خارجی بنام معاش و مصرف به خارج کشور انتقال می یابد. یا اینکه به دسترس دولتی که ترکیب آن از جنگسالاران و تاجران مواد مخدر به وجود آمده باشد، قرار میگیرد. در آن صورت طبیعی است که ثروتمندان چپاولگر ثروتمندتر و اهالی غریب، غریب تر میشوند. همین طور اگر این کمک ها مطابق مشی تنظیم شده به مناطق عقب نگهداشته متمرکز نشده و صرفاً مطابق ملحوظات اقتصادی در عرصه های غیر تولیدی و صرفاً به منظور استهلاک در شهر ها مصرف شود، به یقین تفاوتهای جدیدی را به میان میآورد. این تفاوتها موجب خدشه دار شدن باز هم بیشتر وحدت ملی در افغانستان خواهد شد. باید درین راستا مسؤلانه و خردمندانه اندیشید.

اکنون که مردم افغانستان وکلای شانرا برای ولسی و مشرانو جرگه انتخاب کرده اند، استفاده معقول از کمکهای خارجی به نفع اقتصاد ملی و وحدت ملی افغانستان، منوط و مربوط به پارلمان و چگونگی ترکیب حکومت آینده افغانستان است. پارلمان افغانستان باید با وضع مقررات معقول، حکومت را مکلف بسازد که سرمایه داران ملی را بخاطر سرمایه گذاری در مناطق کم رشد، تشویق و حمایت کند. هکذا خود دولت باید پروژه های انکشافی را درین مناطق رویدست بگیرد. پارلمان جدید حکومت را موظف بسازد تا قوای کار داخلی و سرمایه های ملی را در رقابت با قوای کار و سرمایه از خارج محافظت کند. نباید اقتصاد و فرهنگ افغانها در برابر وزش باد های تخریبی از خارج، زیر نام "جهانی شدن" به نابودی سپرده شود.

۱۵ - مقاومت در برابر تجدد خواهی، راه نیل به وحدت ملی را دشوار و پر از مخاطره میسازد. مردم ما دارای سجايا و عنعنات ترقیخواهانه و پسندیده هستند که حساب این اوصاف خوب از رسم و رواج های منحنط و عنعنات

عقبگرا جدا میباشد. اگر از عینک تعصب دیده نشود، تنگ نظری ها و معامله گریها کنار بماند، به آسانی میتوان دریافت که مسئله تأسیس و استحکام یک دولت مدرن در افغانستان همواره با مقاومت نیرو های عنعنوی مواجه شده است. صرف نظر از اینکه در جناح تجدد خواهی کدام نوع رژیم قرار داشت و یا اختلافات به چگونه و تحت کدام شعار ها تبارز کرده اند، همین تضاد همیشه مضمون اصلی تمام کشمکش ها را طی قرن بیستم در افغانستان تشکیل میداد. مقاومت کنندگان بخاطر توجیه و مشروعیت موقف خود، خود را در مقام مدافع اسلام قرار داده و طرفداران استحکام دولت مدرن را گاهی "لاتی"، زمانی "کمونیست" و اینک در قرن بیست و یکم "دشمن اسلام" معرفی مینمایند. آنها با شعار مذهب در برابر قدرت مرکزی قرار گرفته اند و نگذاشتند که عرصه های مختلف اقتصادی، سیاسی و اجتماعی جامعه افغانی به وسیله قانون تنظیم گردد. مقاومت آنها موجب از هم پاشیدن دولت مرکزی شد. زیرا همه زمینه ها برای تطبیق شعار و خواست ظاهری آنها مساعد بود.

همچنان تجدد خواهان شناخت کافی از جامعه خود نداشته و می خواستند که تجدد را با شتاب و عجله تطبیق کنند. آنها به واقعیت های اجتماعی و ذهنی جامعه کم بها داده و روش اراده گرایی را در پیش گرفتند و معتقد بودند که جامعه مطابق اراده و فرمان آنها، تغییر مینماید.^(۱) تحمیل پروگرامهای اصلاحی از بالا و بوسیله فشار نه تنها موثر نبود، بلکه به خودی خود زمینه ساز مقاومت و برانگیخته شدن مردم علیه دولت گردید. اگر اعمار زیر بنای اقتصادی و توسعه معارف همزمان و مرتبط با هم عملی میشد، به یقین که مردم قدم به قدم آماده پذیرش اصلاحات میشدند. متأسفانه چنین نشد و در هر دو مرحله آغاز و انجام قرن بیستم مقاومت گران ظاهر آتپ و تلاش خود را به خاطر تشکیل یک دولت اسلامی براه انداختند، اما در عوض یک دولت متمرکز اسلامی، تسلط شخصی و گروهی خود را برجان، مال و ناموس مردم بر قرار نمودند. متأسفانه بعد از گذشت یک قرن پر از نشیب و فراز، جهانیان شاهداند که چگونه قدرت های قبایلی و رهبران "مذهبی" آنها در تبنای با همسایه های افغانستان، اردوی ملی و دولت مرکزی را ساقط نموده و به عوض آن یک دولت عنعنوی را در قالب حاکمیت تنظیمی و طالبی رویکار آوردند.

چگونه میتوان به تحقق وحدت ملی نایل آمد؟

پس از یک دوره متلاطم و آن همه مخاصمت ها، اگر واقعاً نیات وحدت طلبانه همه جوانب ذی دخل اجتماعی به منصفه عمل قرار بگیرد، خوشبختانه کشور ما از ساحل نجات و آرامش بعید به نظر نمیخورد. در غیر آن اگر مسیر حرکت همگان به سوب وفاق ملی استقامت نیافته و هر کدام دور محور خود بچرخند و به ندای مادر وطن گوش فرا ندهند، این کشتی طوفان زده مسیر ساحل نجات را در پیش نگرفته، بلکه باز هم در قعر طوفانها کسانیده خواهد شد. بزرگترین امیدی که وحدت ملی ما را به ما باز برمیگرداند، شکل گیری سیستم دولتی افغانستان و استحکام درونی آن به سطح یک دولت ملی و مدرن میباشد. دولتی که حاکمیت ملی را تمثیل نموده، عدالت اجتماعی را تطبیق و آزادی های فردی را محترم بشمارد. یعنی خواستی که در اوایل قرن بیستم از جانب جنبش مشروطیت طرح شد و در سراسر قرن گذشته، ملت افغانستان به خاطر برآورده شدن آن متحمل قربانی ها و خسارت مالی گردید. به عبارت دیگر یک قرن به هدر رفت و ما هنوز هم در آستانه آغاز این قرار داریم.

فرا رفتن از سطح قومیت و قرار گرفتن در محور وحدت ملی، معیار روشنفکری، وطن دوستی و انسان دوستی میباشد. دوستی و صمیمیت با انسان و هموطن سرحد و حدود را نمی شناسد. لذا نمیتوان بدون آن حصار های بلندی از تنگ نظری های قبیلوی، قومی و یا تعصبات مذهبی را بوجود آورد. همانطوریکه روشنفکران در گوشه و کنار جهان و در خم و پیچ تاریخ بشری علیه هرگونه تبعیض قرار گرفته و به مقابل ائتلاف حقوق انسانها به پاه خواسته اند، در کشور ما نیز چنین بوده و در آینده هم چنین خواهد بود. روشنفکر افغان به هیچوجه از آنها عقب نخواهد ماند. فضای بعد از آن همه عقب گرایی و تنگ نظری که بطور طبیعی باید مکدر و ناشفاف باشد، جای خود را به یک فضای روشنی از حسن تفاهم، وسعت نظر و واقعیت نگری خواهد گذاشت. به شرطی آنکه اراده مردم بطور آزادانه و بدون هر نوع تهدید و فشار ابراز شده بتواند.

تشکیل یک دولت انتخاب شده که مشارکت افراد مربوط به تمام گروه های قومی و مذهبی در آن، صرفاً به اساس معیار شایستگی و لیاقت بوجود آید، نوید آنرا میدهد که سیاست دولت در آینده از جانب گروه ها، گروگان گرفته نشده، بلکه بر مدار وفاق اجتماعی سیر خواهد کرد.

اگر دولت از طریق شرکت داولطلبانه مردم و رای آزاد آنها تشکیل شود، در آنصورت ساختار دولت، انعکاس دهنده خواسته های همگانی بوده، تقاضا ها و حوایج مردمان مربوط به مناطق مختلف برآورده میشود که در آن صورت انگیزه بی برای جدال های بین الاقوامی باقی نمی ماند. در غیر آن درد های کهنه بدون مداوا خواهد ماند و خطر عودت آن هر لحظه متصور میباشد. زیست باهمی میان تمام گروه های قومی، زبانی و مذهبی در افغانستان میتواند با در نظر داشت منافع علیای کشور، تنها بوسیله قانون تضمین گردد. دولتی که همین اکنون عهده دار وظیفه تطبیق

قانون در افغانستان است، باید قادر باشد که شرایط و عوامل رشد متوازن اقتصادی را در مناطق مختلف فراهم سازد. گوشه و کنار کشور باید بوسیله شاهراه ها و سرکها اتصال بیابند و سیستم تعلیم و تربیه در دور افتاده ترین مناطق افغانستان گسترش یابد. در مناطق کم رشد مطابق استعداد های طبیعی (چگونگی زمین، آب و هوا) بایست پروژه هایی به مصارف دولت اعمار گردد که تأثیر مستقیم بر استخدام نیروی کار از همان محل داشته باشند. با این شیوه به باشندگان آن مناطق فرصت داده میشود تا در سیستم اقتصاد ملی افغانستان موقعیت خود را احراز نمایند.

وقتی که افغان ها در پروژه های عام المنفعه و مفید به اقتصاد ملی ما مصروف کار شده بتوانند، وابستگی اقتصادی آنها از جنگسالاران و مافیای مواد مخدر تقلیل میابد. اما اگر هنوز هم دولت نتواند، امنیت افراد و خانواده های شان را تضمین کند، باز هم آنها از گروههای قومی و مذهبی وابسته مانده و امنیت خود را در پناه آنها جستجو خواهند نمود. یعنی هر وقت که دولت بتواند امنیت افراد و خانواده ها را تضمین نماید، مردم از چتر امنیتی گروه ها به زیر سایه دولت ملی شان رو آورده و با آرامش خاطر در پرتو نظم و قانون در پروسه تأمین وحدت ملی سهمیم شده، رسالت ملی و تاریخی شان را به عهده میگیرند.

درین برهه حساس تاریخ وطن ما ضرور است، تا گردانندگان و مدیران وسایل اطلاعات جمعی افغانی در داخل و خارج کشور در جهت صیقل دهی فرهنگ اصیل مردم افغانستان همت گماشته و فرهنگ به عاریت گرفته شده دشنام، طعنه و توهین را کنار بگذارند. ملت افغانستان به طور طبیعی پا به پای ساختار های جدید دولتی و ریشه گرفتن سیستم اقتصادی، صاحب فرهنگ نوین سیاسی نیز میشود. این فرهنگ نباید بی ارتباط با داشته های معنوی جامعه ما رشد کند. در غیر آن، رسوخ فرهنگ بیگانه، خود به خود موجب از خود بیگانگی گردیده و در نهایت سبب ضعف روحیه و وحدت ملی میشود.

پس از فروپاشی اتحاد شوروی، همسایه ها ایران و پاکستان، دو کشوری اند که دست های درازی در افغانستان دارند. دست درازی آنها انقطاب جامعه افغانی را تشدید کرد و اوضاع خراب اقتصادی را خراب تر ساخت. از کار افتادن نهاد های تولیدی، بی امنیتی و نبود یک قدرت مرکزی، توانمندی های اقتصادی و تخنیکی ما را در مقایسه با این دو همسایه نیرومند به فواصل زیاد عقب انداخته است. اما برعکس، بحران افغانستان از ابتدا سبب شد که این دو کشور طرف توجه جهانی قرار بگیرند. همین فضا موجب گردید که علی الرغم ستیزه جویی های جمهوری اسلامی ایران در دهه هشتاد، جهان غرب در رأس ایالات متحده آمریکا با این کشور از رعایت و مدارا کار بگیرد. همین طور پاکستان نیز زیر نام جهاد، کمک های فوق العاده ای از آمریکا و کشورهای عربی دریافت کرد و رژیم کودتای آن کشور مورد پذیرش داعیان آزادی و دیموکراسی در غرب قرار گرفت.

خلاصه اینکه هر دو کشور ازین فرصت هم به خاطر تقویة اقتصاد و هم به خاطر پرورش دادن یک روحیه ناسیونالیستی در زیر پوشش اسلام جهادی استفاده اعظمی نمودند. حکومت ایران زیر همین شعار هزاران افغان خانه بدوش را به جنگ ناسیونالیستی ایران - عراق فرستاد، که برنگشتند و هزاران دیگر را در جنگ های بین التنظيمی در داخل افغانستان مصروف و یا قربانی ساخت. وابستگان این رژیم، تاریخ و فرهنگ ما را به زعم خودشان و برمدار منافع همین ناسیونالیزم افراطی رقم میزنند. پاکستان که تا پایان جنگ جهانی دوم به روی نقشه جهان وجود نداشت و هیچگونه راه تکامل تاریخی را در جهت هویت ملی خود نپیموده بود، به یکبارگی بنا برخواست استعمار از میان تفرقه های مذهبی در آستانه آزادی هند سر بلند کرد. این کشور که پیدایش آن به طور طبیعی حادث نشده بود، بیش از هر کشور دیگر به یک (تصویر دشمن) ضرورت داشت، تا گروه های قومی و سیاسی تحت سلطه خود را به انقیاد وادارد.

«نظامیان پاکستانی در طول پنجاه سال توانستند که تمایلات و ضرورت های امریکائی ها را در منطقه به موقع درک کرده و به خواست آنها عمل نمایند. با تعقیب چنین برخورد، اسلام آباد توانست که سلاحهای تهاجمی از ایالات متحده امریکا بدست آورد و سه بار با هند در سال های ۱۹۴۷ - ۱۹۴۸، ۱۹۶۵ و ۱۹۷۱ داخل نبرد شود.»^(۱)

حکومت چپگرای محمد داود خان، بقدرت رسیدن (ح. د. خ. ا.) و بلاخره مداخله نظامی شوروی در افغانستان همه و همه برای اسلام آباد به منزله تحفه های بودند که در قبال آن دولت پاکستان توانست، خطر کمونیزم را مطرح ساخته و بخاطر توجیه ناسیونالیزم تجاوزکارانه خود، منطقی به مردم از هم متفرق خود ارائه بدارد. در جنگهای بین التنظيمی، فرستادن اعراب افراطی، سازماندهی کودتاها، فلج ساختن اقتصاد و از بین بردن آثار تاریخی در افغانستان، کارنامه پاکستان اظهر من الشمس است. پاکستان ابتدا از طریق جنگهای تنظیمی و سپس بوسیله طالبان قصد داشت تا سرزمین تاریخی ما را در خود مدغم سازد.

خلاصه اینکه ملت افغانستان همین اکنون با تأثیرات ویران کن ناسیونالیزم دو همسایه در داخل وطن خود سر و کار دارد. این اثرات وقتی خنثی شده میتواند که افغان ها به صورت متحد و یکپارچه از وطن و منافع ملی شان دفاع

نمایند. هم چنانکه نیاکان ما در اواخر قرن هفدهم و در شروع قرن هجدهم، پس از دونیم قرن آشوب و تجزیه در برابر قدرت های صفوی و مغلی وارد میدان شدند. در همین سال ها بود که مفکوره تاسیس یک دولت مرکزی و دفاع از سرزمین مشترک افغانها در سرلوحه جنبش ملی و آزادی خواهی ما قرار گرفت. اهداف هوتکی ها در غرب علیه دولت صفوی ایران و از روشانی ها^(۱۷) در شرق به مقابل دولت مغلی هند به گفته دانشمند آلمانی "گرف مایر" متمرکز روی دفاع از «سرزمین مشترک و قدرت واحد بود. به این ترتیب یک نوع ناسیونالیزم افغانی بوجود آمد که ممیزه آن، افاده افغانستان منحیث معرف دولت و سرزمین میباشد»^(۱۸)

امروز اگر مشابه با سه قرن قبل با هویت ملی، استقلال ملی و وحدت ملی خود برخورد مسؤلانه نمایم، میراث بزرگ و تاریخی ما حفظ گردیده و دست آورد هایی با ارزشی را به نسل آینده به ارث خواهیم گذاشت. در غیر آن اگر تلاش وطن خواهان به جائی نرسیده و ملت افغان یک پارچه و متحد سرنوشت کشور شان را بدست نگیرند، بعید به نظر نمی خورد که بازم با اندکی تغیر در سیاست جهانی، کشور ما بار دیگر در معرض تاخت و تاز هر دو همسایه نیرومند قرار گرفته و تاریخ این بار به گونه رقتبارتر از گذشته تکرار شود.

وضع موجود از چیز فهمان افغان می طلبد تا متوجه وخامت اوضاع شده و در جهت یکپارچه ساختن ملت افغان با قدم و قلم اقدام بدارند. بعضی منورین قومگرا تصور مینمایند که وحدت ملی را در تحت رهبری قوم خود شان و از طریق فشار از بالا عملی ساخته میتوانند. آنها حتی در فتح سراسر افغانستان به دست طالبان، خواب یکپارچه شده افغانها را میدیدند. منورینی ازین قماش قبول نمیتوانند که اگر طالبان به پیروزی نهایی دست میافتند، سلطه کامل پنجابی ها در افغانستان تأمین میشد نه حاکمیت ملی افغانها.

وحدت ملی را نمی توان به کمک تجاوزکاران و یا از طریق سلطه یک قوم و یا از طریق جنگهای قبیایلی بالوسیله استبداد بوجود آورد، بلکه آنطوریکه درین تیشته مطرح شد، میتوان بالاثرفرشد سراسری اقتصاد، همگانی ساختن معارف و خدمات صحی، در اتکا با تاریخ غرور آفرین و فرهنگ خجسته و مشترک همه افغان ها به آن نایل آمد. هیچ قوم و گروه مذهبی یا سیاسی نمیتواند به تنهایی ترقی و خوشبختی را به مردم افغانستان پیشکش کند، مگر آنکه تمام اقوام و گروه های سیاسی افغانستان همه با هم راه ترقی و تعالی وطن مشترک شانرا در پیش گیرند.

که ته وای چه زه یم - او زه وایم چه زه یم - نه به ته یی او نه زه یم
که ته وایی چه ته یم - او زه وایم چه ته یی - هم به ته یی او هم زه یم

خاتمه

توضیحات:

Riphen, J.C. (2005). Ethnicity and Civil Society in Contemporary Afghanistan. (۱)

The Middle - East Journal, Winter, 59, 1, Page 31

(۲) سادات، میرعنایت الله (۱۹۹۸) "افغانستان سرزمین حماسه و فاجعه"، بن - جرمنی

(۳) اولسن، استا (۱۹۱۹) "اسلام و سیاست در افغانستان"، پوهنتون کوینهاگن، متن دری ترجمه خلیل الله زمر، ص. ۶۶

(۴) Feind Bild

(۵) اولسن، اسنا (۱۹۱۹)، همانجا، صفحه ۷۱

(۶) حمید مصدق شاعر شناخته شده ایرانی میباشد. او این شهکار شعر را در دهه پنجاه یعنی در آوان جوانی اش آفریده است.

(۷) هیریسن، سلیک. "دست اندر کاران سیاست امریکا مواضع یگانه پیرامون افغانستان ندارند"، لوموند دیپلوماتیک، مارچ ۱۹۹۰

(۸) Forward Policy

(۹) Globalization

(۱۰) مانند هشت فرمان تحریک آمیز نور محمد تره کی

(۱۱) سادات، میرعنایت الله (۱۹۹۸) همانجا ص. ۱۳۱

(۱۲) قیام های آزادیخواهی در شرق وطن ما از جانب شاعر حماسه آفرین "خوشحال خان ختک" ۱۶۱۳ - ۱۶۹۰ و پیر روشن که مولف آثار خجسته به زبانهای پشتو و دری بوده و اثر معروف او خیرالابیان است رهبری میشد. این جنبش در تاریخ بنام روشانی ها شهرت یافته است. مقاومت علیه صفویها با قیام ۱۷۰۹ هوتکی ها به زعامت میرویس خان آغاز یافت که سرانجام سبب سقوط صفوی ها و حاکمیت هوتکی ها بر ایران امروزی شد.

(۱۳) Grevemeyer, J.H. (1987). Afghanistan: Sozialer Wandel und Staat im 20 Jahrhundert.

Berlin: Express Edition. Page 11.